

درس دویست و هفتاد و نهم

کیفیت ارتباط بین حادث و قدیم و سنخیت بین علت و معلول در امکان استعدادی (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

درباره قوابلی بود که آن قوابل اقتضاء تدرج را در تحقق وجود خارجی داشتند. روی آن اصلی که قبلاً مطرح شد ما می‌توانیم کلام مرحوم آخوند را بر آن اصل مبتنی کنیم و آن عبارت از تحقق تفصیلی اعیان اشیاء در علم ربوبی است به نحوی که ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْلِ ذَرَّةٍ فِي آلِ أَرَضٍ وَكَأَفِي السَّمَاءِ﴾.^۱ بعضی‌ها این مسئله تحقق خارجی اعیان را - که عبارت از علم تفصیلی است - حتی استناد آن را به مبدأ اعلیٰ صحیح دانسته‌اند البته به نقل هم ادله‌ای را بر این مطلب اقامه کرده‌اند؛ از جمله آیات ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا﴾^۲ آنچه که از حوادث در عالم خارج محقق می‌شود اینها برای تحقق علمی است؛ یعنی دو نحوه تحقق در اشیاء و در اعیان قائل هستند. تحقق اول تحقق اجمالی است و تحقق دوم تحقق کشفی و تفصیلی است.

در تحقق اول پروردگار متعال و مبدأ اعلیٰ جاهل به اعیان اشیاء نیست ولی نسبت به بسط خارجی و ظهور خارجی هنوز مرتبه‌ای از نقص در عالم بروزات و در عالم ظهورات وجود دارد. به واسطه کشف تفصیلی خارجی آن مرتبه اجمال به مرتبه تفصیل و به مرتبه بسط متبدل می‌شود و از مرتبه اجمال به ظهور تفصیلی منعقد می‌شود.

مثل اینکه در یک نوار صدایی خوانده شده است، حالا این صدایی که خوانده شده است **دفعه واحد** در این نوار قرار گرفته است یا اینکه ما اصل و منشأش را به یک اصل و منشأ اجمالی برگردانیم یعنی به وسیله دستگاهی یک مرتبه اطلاعاتی روی یک صفحه نوار یا غیر نوار منتقل می‌شود ولی هنوز این اطلاعات به منصه ظهور تفصیلی و کشف تفصیلی نرسیده است و احتیاج به وسایل دارد، احتیاج به زمان دارد، احتیاج به مکان

۱. سوره یونس (۱۰) آیه ۶۱. معاد شناسی، ج ۸، ص ۱۹۱:

«[ای پیامبر!] از پروردگار تو پنهان نمی‌شود حتی چیز کوچکی که به اندازه سنگینی یک ذره بودن باشد؛ نه در زمین و نه در آسمان.»

۲. سوره عنکبوت (۲۹) آیه ۳. امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۴:

«پس هر آینه خداوند می‌داند آنان را که راست گفتند و هر آینه می‌داند دروغگویان را.»



دارد برای اینکه ظهور تفصیلی پیدا کند. به آن ظهور تفصیلی فیض مقدس اطلاق می‌شود و به او مرتبه قوایل مستعده اعیان خارجی در عالم ملک و در عالم طبع هم گفته می‌شود و فرق می‌کند با آنچه که در مرتبه کشف تفصیلی احتیاج به عده و غده و مدت و مدّه - که ماده است - ندارد مانند ابداعات، صور عقول، عقول مجرده، صور روحانیه - مجردة تفصیله و روحانیه - وجود علمی تمام آنها با وجود خارجی آنها یکی است یعنی هیچ نوع فرقی از نقطه نظر وجود علمی که مرتبه اجمال است با وجود خارجی ندارد؛ تفصیل او عین اجمال و اجمال او عین تفصیل است. این مربوط به آن ابداعاتی می‌شود که در قبولشان غیر از امکان ذاتی چیز دیگری را نمی‌طلبند. فقط آن احتیاج ذاتی و امکان ذاتی است که موجب می‌شود قابلیت برای افاضه از جانب علت و مبدأ در آنها وجود داشته باشد.

ولی اشیاء خارجی این طور نیستند، اشیاء خارجی برای اینکه بخواهند تحقق پیدا کنند، این قابلیت در آنها شرط برای تحقق است. اگر زید قرار است از بطن عمرو تحقق پیدا کند، دیگر نمی‌شود بر عمرو در وجود خارجی مقدم شود باید قبلاً عمرو متولد شده باشد یا اگر قرار شود که زید در این شهر متولد شود طبق سلسله عللی که وجود دارد دیگر امکان ندارد در شهر دیگر متولد شود. به لحاظ سلسله علل و مقارناتی که آن مقارنات حکم علل معده را برای تحقق خارجی این شیء دارند. خصوصیت این زمان، مکانی که در آن هست، آن طیب و اطبائی که مادر زید به آنها برای حمل مراجعه می‌کند، آن کیفیت سکونت او و تمام اینها یک سلسله علل و معاداتی هستند که قابلیت عین خارجی را در تحقق و عدم تحقق در یک جای خاص کم یا زیاد می‌کنند، شدید یا ضعیف می‌کنند که این به اشیاء خارجی مربوط می‌شود.

علت عدم تراکم و تراحم در عالم مجردات

و اما خلقت ملائکه، عقول مجرده، تفصیلیه، عقول مراتب ارواح، نفوس، عقول مجرده، ابداعات و انوار نیاز به زمان ندارند، نیاز به مکان ندارند، نیاز به ترتب بعد از یک شیء ندارند، اصلاً از اینها چیزی متولد نمی‌شود تا اینکه به زمان احتیاج باشد، آنها در تحققشان نیاز به مرور زمان ندارند، **دفعه واحده** نفس همان ماهیت امکانی آنها برای قبول فیض از مبدأ اعلی کفایت می‌کند و احتیاج به چیز دیگری ندارد. لذا در آن عالم تراحم وجود ندارد، در آن عالم تراکم اصلاً وجود ندارد که الآن تراکم باشد. ﴿يُمِدُّكُمْ رَبُّكُمْ بِثَلَاثَةِ آفٍ مِّنَ آلٍ مَّلَكٍ نَّيْكَةٍ مُّنْزَلِينَ﴾^۱ در جنگ بدر به صورت معنی و باطن این ﴿ثَلَاثَةِ آفٍ﴾ برای یک شخص ممکن است مشخص

۱. سوره آل عمران (۳) آیه ۱۲۴. معاد شناسی، ج ۳، ص ۱۴۱:

«در آن وقتی که در غزوه بدر به مؤمنین می‌گفتی: آیا این مقدار برای شما کافی نیست که [پروردگار شما با سه هزار نفر از فرشتگان شما را یاری دهد؟!]

بشود و وجود خارجی آنها در صورت - نه در عالم ماده - برای افراد به نحو متعدد ممکن است که پیدا شوند؛ این یک ملک است، این یک ملک است، این یک ملک است و هرکدام از اینها موکل بر یک نفر از این کفار هستند که حسابشان را برسند. مثلاً آن یکی آمده است تا حساب خالد را برسد، آن یکی آمده است تا حساب عمرو را برسد، این یکی آمده است تا حساب عمرو بن عبدود را برسد، هرکدام از اینها موکل هستند که ترتیب یکی را دهند یا بعضی هایشان قوی تر هستند حساب دوتا را برسند. دیگر این برحسب کیفیت تکلیف آنها و کیفیت مرتبه قدرت و قوت آنهاست.

اما اگر ما این ﴿ثَلَاثَةَ آلَافٍ مِّنْ آلِ مَلَكٍ نَّكَهَ﴾ را بخواهیم در این دنیا به ظهور بیاوریم می بینیم اصلاً اینها در این دنیا نمی آیند یعنی وجود خارجی آنها قابل برای تحقق مادی نیست و قابل برای عینیت مادی نیست. بر فرض اگر هم بخواهد تمثیل پیدا کند شما در همین اطاقی که نشسته اید می بینید در همین اتاق ده میلیون ملک وجود دارد، نه اینکه دیوار این اطاق کنار برود و دیوارها گسترش و توسعه پیدا کنند، نه! من باب مثال همین اطاق سه در چهار با آن صورت باطنی شما دیگر در صورت برزخی اش سه در چهار نیست. آن اطاق، فضای بسیار عظیمی می شود لذا وقتی که یک مرتبه انسان به خود می آید، می بیند این چه بود؟! الآن کجا بود؟! الآن اینجا کجاست؟! سابق یک مطلب دیگری بود، یک مسئله دیگری بود، یک کیفیت دیگری بود.

شخصی می گفت که وقتی من حرم امام رضا علیه السلام مشرف شدم یک دفعه نگاه کردم دیدم که از آسمان باران می آید و دیدم سقف نیست همین طور باران روی سرمان می ریزد و همه ما را خیس کرده است خلاصه مفصل! می گویم که خدایا گنبد را برداشته اند؟! شنیده بودم که می خواهند ضریح را عوض کنند پس لابد عوض کردند و طاق را هم برداشتند ولی یک دفعه به خودم آمدم دیدم که گنبد سر جایش هست و خیس نشدیم! این همان حالت محدودیت مربوط به مکان است اما وقتی پیش امام رضا علیه السلام می رود آن جنبه از این محدوده حرم بیرون می آید، از این محدوده چهار دیوار، از این محدوده اعمده، از این محدوده سقف، از این محدوده خارج می شود و آن حالتی آسمان و باران را که می بیند الآن در برزخ رفت، الآن در مثال هست، الآن در ملکوت هست، ملکوت را الآن مشاهده می کند لذا باران رحمت هم که از طرف حضرت می آید به صورت باران می بیند و جنبه صوری پیدا می کند آن لطفی که از حضرت می شود به صورت باران در اینجا جلوه می کند. این از محدوده خارج است والا فرض کنید اگر باران بیاید مگر سقف را سوراخ می کند؟! سقف که مانع است از اینکه بیاید. در عین اینکه در یک جا قرار دارد، بدن او در آنجا قرار دارد و از آنجایی که ادراک انسان ادراک مجرد است به ماده تعلق نمی گیرد و ادراک فقط به مجرد تعلق می گیرد. حتی صوری را که شما از ماده می بینید همه این صور مجرد هستند. بدن، بدن مادی است.

الآن این جنابی که در اینجا خدمتشان هستیم این ادراکی که من الآن از ایشان دارم ادراک مجرد است و

ادراک مادی نیست، آن چیز دیگر است. این ادراک ادراک مجرد است چون این ادراک در ظرف نفس واقع می‌شود، در ظرف تصور واقع می‌شود در حالی که نفس مادی نیست و مجرد است! عینیت خارجی این ادراک که عبارت از معلوم بالعرض است آن معلوم بالعرض مادی است ولی معلوم بالذات یعنی آنچه را که علم به او تعلق گرفته است و علم، ذاتی اوست.

علت تسمیه اشیاء خارجی به معلوم بالعرض

چرا به آن شیء خارجی معلوم بالعرض می‌گویند؟! به جهت اینکه ارتباطی با انسان ندارد، هیچ نحوه ارتباط و تعلقی به انسان ندارد. الآن شما در آنجا نشسته‌اید و بنده هم در اینجا نشسته‌ام و بین ما و ایشان تقریباً دو متر یا دو متر و نیم فاصله هست، ممکن است بعضی‌ها هم در کنار ایشان بنشینند کمتر از دو متر فاصله باشد ولی حالا برای ما دو متر و خورده‌ای فاصله هست، الآن این وجود مادی در اینجا هیچ تعلقی با این وجود مادی و با ادراک ما ندارد. آن وجود مادی وجود مختص به خود است و این وجود ماده هم وجودی برای خود است. این اطلاع من بر ایشان اطلاعی است که به من منتسب است یا به ایشان منتسب است؟! به من منتسب است پس اطلاع من که عبارت از علم است اطلاع قائم به شخص من است. پس علم ذاتاً به همان عالم تعلق می‌گیرد، نه به آن شیء خارجی! آن شیء خارجی معلوم بالعرض است. معلوم بالعرض یعنی چون او واسطه برای علم از این نقطه نظر شده است به او هم معلوم گفته می‌شود و الاً معلوم عبارت از همان صورت ذهنیه است. إن شاء الله در بحث وجود ذهنی مرحوم آخوند به نحو مفصل راجع به این قضیه بحث می‌کنند.

منظور از معلوم بالذات

بنابراین آن وجود ما که الآن به عنوان مادی در این اطاق هست فقط نحوه وجود مادی در این اطاق هست. اطلاع و علم ما نسبت به اشیائی که در این اطاق هست تمام این علم از باب علم مثالی و علم برزخی است. این اطلاع ما به هر چیزی که تعلق بگیرد جنبه تجرد پیدا می‌کند سواء اینکه آن معلوم بالعرض مادی باشد یا اینکه آن معلوم بالعرض ما مجرد باشد. آن معلوم بالذات همان چیزی است که قائم به عالم است و عالم و مدرک و شاعر قائم به اوست و اوست که آن جنبه ملکوتی و جنبه برزخی در او لحاظ می‌شود که این معلوم معلوم بالذات است.

بنابراین ما که در این اطاق الآن هستیم اگر صور مجردی را ببینیم آن صور مجرد را در اطاق که ندیده‌ایم بلکه آن صور مجرد را در ظرف و رتبه مختص و منحصر به خود مشاهده کرده‌ایم، بدن ما در این اطاق هست ولی شعور و ادراک ما که در این اطاق نیست! شعور و ادراک ما که در این غرفه نیست! صوت الآن در این اتاق

هست، بدن مادی و جسم مادی الآن در اینجا هست اما آنچه را که من الآن از معانی در ذهن می آورم و همین مطالبی که الآن می گویم، همین ها که کلام نفسی است، آن کلام نفسی که در این اطاق نیست بلکه آن کلام نفسی الآن در عالم مختص به خودش هست در ملکوت هست و من او را از ملکوت در نفس می آورم و از نفس به زبان القاء می کنم. پس این معانی ای که الآن در اینجا القاء می شود اینها معانی ای نیست که در این زمان و در این مکان خلق شود، خلق اینها چه به صورت حقیقی و چه به صورت غیر حقیقی در آنجاست.

لذا در آیه ﴿ذَلِكَ أَلْ كِتَبُ لَا رَى بَ فِيهِ هُدًى لِّل مُتَّقِينَ﴾^۱ یکی از تفاسیری که شده است این است که اشاره به کتاب عالم حقیقت و عالم تکوین می کند، ﴿ذَلِكَ أَلْ كِتَبُ لَا رَى بَ فِيهِ﴾ آن کتاب تکوین و عالم حقیقت، کتابی است که هیچ شکی در آن نیست. ﴿وَلَا حَبَّةٌ فِي ظُلُمَتِ أَلْ أَرَضِ وَلَا رَطَّبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَبٍ مُّبِينٍ﴾^۲ تمام رطب و یابس، تمام آنچه را که نیک و بد است، تمام خوب و بد، تمام آنچه که روحانی و غیر روحانی است، همه اینها در عالم وجود و در حقیقت عالم وجود مستقر است و قرار دارد، نه اینکه فقط خوبی ها هست و بدی ها نیست و بدی ها از خارج می آید، نه خیر!

معنای «کتاب مبین» در آیات قرآن

تمام معلومات، تمام مدرکات، تمام ظهورات، تمام حوادث، همه اینها در آن کتاب مبین وجود دارد که عبارت از عالم حقایق اشیاء است متنها حقایقی که جنبه روحانیت دارند و اینها ظهورات اسماء و صفات جمالیه پروردگار هستند نه اینکه حقیقت نیستند ولی با ظهور اسماء و صفات قهریه و جلالیه پروردگار در خارج تحقق دارند، همه اینها در عالم وجود و در کتاب مبین قرار دارند. کتاب مبین عبارت از لوح محفوظ است، کتاب مبین عبارت از قلب امام است، کتاب مبین عبارت از نفس الأمر و عالم واقع و عالم حقایق است. تمام ربط و یابس در قلب امام وجود دارد، الآن وجود دارد، حقیقت همه اینها الآن در قلب امام وجود دارد. الآن در قلب امام زمان علیه السلام، امام حی که تمام ربط و یابس عالم وجود از مجردات و از غیر مجردات الآن در قلب امام وجود دارد، همین الآن وجود دارد.

۱. سوره بقره (۲) آیه ۲. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۳۶:

«آن است کتاب مُنَزَّلَ آسمانی که در آن شکی و ربی نیست؛ و کتاب هدایت است برای پرهیزکاران.»

۲. سوره أنعام (۶) آیه ۵۹. نور ملکوت قرآن، ج ۱، ص ۱۲۱:

«و هیچ دانه ای در طبقات تاریکی های زمین نیست، مگر آنکه خداوند از آن آگاه است. و هیچ تر و خشکی نیست، مگر آنکه در کتاب آشکار خداوند موجود است.»

معنای صمدیت!

اشکالی که الآن نسبت به این مسئله وارد می‌شود این است که بنا بر مبنای آقایان که می‌فرمایند: ﴿فَلْيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلْيَعْلَمَنَّ الَّذِينَ كَذَبُوا﴾ و این علم بعدی را مرتبه کمالی برای بروز و ظهور علم اجمالی می‌دانند، این حالت منتظره در حق را چگونه تفسیر می‌کنند درحالی که پروردگار کمال مطلق است و غنی بالذات است و هیچ حالت منتظره‌ای در وجود پروردگار و در ذات پروردگار نسبت به اعیان خارجی اشیاء نیست؟! با تغییر عبارات و تغییر کلمات مطلب عوض نمی‌شود بالأخره این وجودی که در مقام بسط آمده است و در مقام تفصیل آمده است و نیاز به زمان دارد، احتیاج به مکان دارد، این یک مرتبه متأخر از علم اجمالی حق نسبت به اشیاء است، حالا هرچه که می‌خواهید اسمش را بگذارید. اسمش را مقام تفصیل بگذارید، خب مقام تفصیل باشد! مگر تفصیل کمال مترتب بر اجمال نیست؟! بنابراین چه در ذات پروردگار و چه در غیر ذات پروردگار هر دو یکی است، هر دو نفسی است که آن مدرک در مقام شعور و ادراک، استحصال امری را می‌کند که آن امر نبوده است. حالا شما اسمش را تفصیل بگذارید. اصلاً اسمش را شیء و یک حادثه جدید بگذارید، بگذارید. اسمش را خلق جدید بگذارید، بگذارید. فرق نمی‌کند، عبارات را عوض کردید ولی درعین حال این مسئله در اینجا لا ینحل باقی می‌ماند که پروردگار متعال و مبدأ اعلیٰ از نقطه نظر شعور و ادراک غنی بالذات است، او صمد است؛ صمد یعنی حالت منتظره در او نیست، توپر است، هیچ چیز موجب خلأ در ادراک و حیثیات ذاتی و آثار وجودی او نمی‌شود.

عدم فرق بین علم اجمالی و تفصیلی حضرت حق

درحالی که مرتبه تفصیل نسبت به مرتبه اجمال مرتبه کمال است پس مرتبه اجمال نسبت به مرتبه تفصیل، خلأ و نقص می‌شود. این یک تفسیر است که بیان شده است که بر این تفسیر در اینجا اشکال وارد می‌شود و اما اگر ما آن مبنای خودمان را مطرح کردیم یعنی مبنایی است که مطرح شده است، آن مبنا اقتضاء می‌کند که اصلاً فرقی بین اجمال و تفصیل نیست. علم حضرت حق نسبت به اعیان خارجی در مقام اجمال و در مقام تفصیل یکی است؛ یعنی اراده و ظهور حضرت حق بر یک امر تعلق می‌گیرد، معنا ندارد، آیا واقعاً معنا دارد؟! من باب مثال می‌خواهم دو چیز مترتب یا سه چیز مترتب را به وجود بیاوریم. اول یک چیزی را درست می‌کنیم مثل مکتشفی که می‌خواهد اکتشاف کند یا مخترعی که می‌خواهد اختراع کند، از یک مرتبه به مراتب دیگر منتقل می‌شود، اول به یک نقطه می‌رسد وقتی که به این نقطه رسید بعد به نقطه دیگر می‌رسد و از این نقطه به نقطه دیگر تا بالأخره به آن مسئله مورد نظر که اختراع اوست منتقل می‌شود.

مترتب بودن وصول به مرتبه بالاتر، بر تمامیت صورت مرتبه ماقبل

بنابراین رفتن و وصول به هر مرتبه‌ای مترتب است بر تمامیت صورت مرتبه ماقبل؛ مرتبه ماقبل از نقطه نظر مرتبت باید تمام باشد، وقتی تمام بود آن وقت انسان به مرتبه دیگر منتقل می شود مثل کارهایی که انجام می دهد. شما می خواهید که عده ای را دعوت کنید، اول می گوئید که آن کسی که مسلم مسلم است جناب آقای حاج ... است، دیگر ایشان باید دعوت بشوند و در این شکی نیست. بعد فکر می کنید که حالا دیگر چه کسی باشد؟ می گوئید که حالا مثلاً تا ده نفر دیگر را دعوت می کنیم. مثلاً تا ده نفر را زورتان می رسد که دعوت کنید لذا اینکه دیگر مسلم است و اصلاً جای بحث و فکرش نیست. برحسب شرایطی که آن شرایط معین کننده ما بر اشیاء هستند یکی یکی آنها را دعوت می کنیم.

بی معنا بودن انتظار در خلق مبدأ اعلی

حالا فرض کنید که خدا می خواهد اشیاء عالم وجود را خلق کند نیاز به فکر کردن دارد؟! مثلاً اول ملائکه را درست می کنیم بعد یک مدت بگذرد ببینیم چه می شود و چطوری از آب درمی آید! این خلقت ملائکه چه نحوه می شود؟! باهم دعوا می کنند؟! سر جنگ دارند یا سر صلح دارند؟! می گوئیم که اینها موجودات بدی نبودند، اینها موجودات خوبی بودند. می گوئیم که حالا جن را هم درست کنیم، نمی شود که اینها باهم دعوا نکنند، بالأخره چیزی ببینیم! یک داد و بیدادی در خارج باشد! گفت:

موجیم که آسودگی ما عدم ماست *** ما زنده به آنیم که آرام نگیریم!

بالأخره باید در خارج شلوغ باشد. جن را هم درست کردیم که خلاصه آنها روی سر هم ریختند و بعد مدتی شد و گفتیم که حالا بالأخره این شیاطین هم بیاوریم به جان هم بیندازیم. شیاطین را هم درست کردیم و ایستادیم نگاه کردیم که اینها چه کار می کنند. مدتی گذشت گفتیم که حالا یکی درست کنیم که مجموعه ای از همه اینها داشته باشد! گفت: سوزاک و سفلیس و چه داری؛ آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری! از شیاطین یک مقدارش را گرفت و از جن هم یک مقدارش را گرفت و از ملک هم گرفت، حالا از اینها انسان درست کنیم. مسئله که این طور نیست، حالت انتظار در خلق مبدأ اعلی معنا ندارد.

خلقت تمام اشیاء عالم براساس یک اراده!

لذا می گوید:

^۱. دیوان کلیم کاشانی، شماره ۱، ساقی نامه.

این همه عکس می و نقش نگارین که نمود *** یک فروغ رخ ساقی‌ست که در جام افتاد^۱

یعنی یک اراده است و با آن یک اراده تمام عالم وجود که مورد نظر حق است انجام می‌شود؛ هرچه مورد نظر اوست. فرض کنید که شما بگویید که چرا الآن در این شهر جمعیت زمین چهار میلیارد است؟! چرا خدا ده میلیاردش نکرده است؟! خودش نخواست و این دست بنده و شما نیست. بحث تمام این مسائل می‌آید، این حرف‌های متکلمین و حرف‌هایی که مبدأ فیاض هیچ وقت خالی از فیض نخواهد شد و جواب‌هایی که نسبت به اینها داده می‌شود بعداً می‌آید. من باب مثال چرا این شخص یک متر و هشتاد سانت قدش است و چرا شش متر نشده است؟! او خودش خواسته است. این از نظر کمیت است. از نظر تعداد چرا الآن جمعیت این مقدار است و بیشتر یا کمتر نیست؟! چرا در آنجا زلزله می‌آید؟! چرا در اینجا چه می‌آید؟! تمام اشیائی که در عالم هستند همه براساس یک اراده است نه اینکه این اراده از نقطه نظر کمال و نقص بر اراده ماضیه مترتب باشد. نه اینکه اراده ماضیه علت و سبب برای اراده مجدد شود، نه خیر! همه اینها حالت انتظار است، حالت انتظار حالت نقص است و نقص حالت جهل است و ذات حضرت حق مبرّی و منزّه از هر جهل است. بنابراین از نقطه نظر برهان هیچ گونه مفری وجود ندارد از اینکه **دفعهً واحدة** همه اشياء در عالم وجود به اراده واحده خلق شده است.

نکته‌ای که در اینجا باقی می‌ماند این است که از نقطه نظر حق همه عالم وجود، طرفه‌ما و به اراده کُن تکوینی ﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْءٌ أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾^۲، ﴿وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْ حِحُّ بِأَلْبَصَرٍ﴾^۳ که در آن آیه اشاره می‌کند و مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - هم اشاره دارند که کل عالم اعم از عالم ماده و عالم مجرد به امر واحد در خارج محقق هستند. تمام اینها گرچه به امر واحد است ولی صحبت در این است که نظام عالم از قاعده علیت و معلول که خارج نیست یعنی همان اراده تکوینی و همان کُن تکوینی براساس ترتب معلول بر علت در عالم ماده این اقتضاء را کرده است پس چطور ممکن است خودش مخالف با این عالم انجام شود؟!

پس از نقطه نظر وجود، آنچه که در عالم وجود دارد بخواهیم یا نخواهیم به یک اراده محقق شده است.

۱. دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۱۱۱.

۲. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. معاد شناسی، ج ۶، ص ۵۱:

«این است و جز این نیست که امر خداوند برای ایجاد چیزی را که اراده کند، این است که به او بگوید: بشو! و به مجرد این گفتار، می‌شود.»

۳. سوره قمر (۵۴) آیه ۵۰. الله شناسی، ج ۳، ص ۱۷۰:

«و امر ما نیست مگر یکی، مانند مژه بر هم نهادن چشم!»

از نقطه نظر بروز خارجی از دیدگاه ما که مادی هستیم و محکوم به مرور زمان هستیم، او نیازمند به تدریجی الحصول است و باید کم کم انجام شود.

پس دو دیدگاه و دو منظر در اینجا وجود دارد؛ منظر اول تحقق دفعی همه عالم است، چه مجرد و چه ماده، **إلى الأبد الأبد و إلى أزلية الأزال** تمام اینها ازلاً و ابداً در تمام این سیر که سیر سرمد است **دفعه واحدة** خلق شده اند و هیچ چیزی هم در اینجا ندارد و قاعده اش هم همین است که آنچه که در عالم هست **دفعه واحدة** در اینجا از نقطه نظر جنبه ربوبی خلق می شود. اما از نقطه نظر جنبه خلقی نسبت به **ذوات البصائر الضعيفة و ذوات البصائر الناقصة** که ما هستیم و مشاهده ما در بستر زمان باید تحقق پیدا کند، نه فراتر و بالاتر نسبت به ما، اشیائی که قبلاً بودند از دیدگاه و منظر ما مختفی هستند، و اشیائی که در مستقبل و آتیه محقق می شوند دوباره از منظر ما مختفی هستند، این اشکال از ماست نه از خلقت پروردگار و خلقت مبدأ اعلی؛ نسبت به مبدأ اعلی مطلب تمام است یعنی اگر کسی در اینجا بصیرتش قوی شود، ادراکش قوی شود، تمام مسائلی را که بعداً اتفاق می افتد را می بیند، همین الآن می بیند که فردا چه اتفاقی می افتد، در این شوارع چه اتفاقی می افتد، پس فردا چه می شود. خصوصیات اینها چه می شود؟

مگر اتفاق نیفتاده است؟! مگر خبر نمی دهند؟! این همه خبر می دهند، آقا فردا شما این کار را نکن بعد معلوم می شود که یک مسئله اتفاق می افتد، سال دیگر و امثال ذلک بسته به آن کیفیت. چیزی که معدوم است چطور می شود که انسان از آن خبر می دهد؟! پس معلوم می شود که هست یعنی همین وجود خارجی اشیاء و همین وجود مادی اشیاء همه هست یعنی همین وجود مادی در خارج هست - این نکته، نکته دقیقی است و خیال نمی کنم تا الآن این مسئله را مطرح کرده باشم! - این وجود مادی که الآن به این صغر هست.

فرض کنید سیدالشهداء در سن پنج سالگی قضیه اش هم که معروف است و خودتان هم شنیده اید که پیغمبر در مدینه نشسته بودند و بعد در همان جا جبرئیل حضرت را به کربلا برد و نشان داد.^۱ حالا صحبت بنده این است اگر قرار باشد که پیغمبر وجود مثالی تنها را دیدند که دیگر رفتن از مدینه ندارد، سر جایشان نشسته اند و آن وجود مثالی را در باطن می بینند چطور اینکه مکاشفاتی که برای افراد اتفاق می افتد نیاز به رفتن نیست یعنی در همان مکانی که خود شخصی که اهل مکاشفه است یا فرض کنید افرادی که خواب هستند و در عالم خواب وقتی که می بینند، بدن آنها که حرکت نمی کند! این بدن در عین اینکه الآن در اینجا دراز کشیده است در همین جا روح او به آن عالم مختص به رؤیت منتقل می شود. اگر قرار باشد که این رؤیت رسول الله مکاشفه باشد همان جا که پیغمبر در کنار اینها نشسته است مسائل کربلا را می بیند در حالی که رسول الله رفتند و

^۱ . کامل الزیارات، ص ۶۱ و ۲۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳۱ و ۳۳۲.

از آن مجلس غایب شدند و بعد از یک مدت مراجعت کردند. پس معلوم می شود با همین بدن جسمی، رسول خدا الآن این منظره را مشاهده کرده است و در کربلا آمده است منتها مسئله کربلا در آن موقع جزء قوابلی بوده است که آن قوابل مشمول شرایط و معدّات بود چون الآن وضعیت کربلا هنوز این شرایط قتل و کشتن هنوز آماده نشده و به وجود نیامده است.

پس رسول خدا با همین بدن در کربلا آمد ولی وقتی که به کربلا رسید آیا واقعاً این مشاهده ای که حضرت در آنجا کرده است آیا در آن مشاهده، آینده را در آنجا دیده است به نحوی که در آنجا و آن وضعیت فقط صورت بوده است و شیء خارج نبوده است به طوری که اگر کسی بیاید در آنجا مشاهده کند می بیند همین بیابان است؟! الآن رسول خدا آمده و مسائلی را می بیند ولی من که نگاه می کنم هیچ چیز نمی بینم.

مکاشفه بودن غالب حکایات کتاب نجم الثاقب

مرحوم آقای انصاری می فرمودند که این مسائلی را که مرحوم حاجی نوری در نجم الثاقب راجع به رؤیت افرادی که به خدمت حضرت بقیة الله رسیدند نود درصدش مکاشفه است منتها افراد نمی فهمند، خود آقای حاجی نوری هم چون اهلش نبود خیال می کرد که همه راست می گویند. این را شخص خیبر می فهمد که این رؤیتی که الآن در اینجا انجام شده است رؤیت ظاهری بوده است یا نه. مثلاً می فرمودند حاج علی بغدادی که صاحب مفاتیح هم نقل می کند رؤیتش رؤیت خارجی بوده است ولی خیلی از اینها در مکاشفه انجام شده است.

من خودم یادم هست یک بنده خدایی بالای منبر این مسائل را می گفت و الآن هم فوت کرده است و خیلی هم با حدت و شدت می گفت که دیدم فلان است و مسائلی را نقل می کرد درحالی که اگر شخصی یک خرده تأمل کند متوجه می شود همه اینها مکاشفه است. البته اشکالی ندارد مکاشفه اش هم فرقی نمی کند، چه فرقی بین ظاهر و مکاشفه و غیر مکاشفه می کند؟! ولی صحبت در این است که اینها مکاشفه است. رسول خدا که به آنجا رفته بودند، آیا از نظر خارجی چیزی نبود و فقط یک مکاشفه بود؟! آیا حضرت سیدالشهداء را در کبر سن مقتول می بیند؟! این مکاشفه می شود. یک قسم می تواند باشد که اصلاً جسمیت خارجی برای حضرت در آنجا انجام گرفته است که این مسئله خیلی مسئله مهمی است یعنی درحالی که باید شصت سال دیگر این جسم مادی محقق شود. الآن فرض کنید سیدالشهداء پنج ساله است بعد کم کم این قد بزرگ می شود پانزده ساله می شود و من باب مثال بالغ می شود بعد سنش بالاتر می آید، بیست سال و ۲۲ سال و بعد زن می گیرد و بچه دار می شود همین ها ادامه دارد تا بعد از امام حسن مجتبی علیه السلام به مرتبه امامت می رسد تا همین طوری با زمان تغییراتی که در چهره و وزن و قد پیدا می شود، این تغییرات همه انجام می شود تا قضیه

منجر به مسائل کربلا می‌رسد که این یک نحو است.

یک وقت ما می‌گوییم که همه این مسائل وجود دارد متنها این مسائل در عالم زمان باید انجام بگیرد یعنی از دیدگاه ما باید این مسائل همه مسائلی باشد که در عالم زمان باشد، این یک مسئله‌ای است که فقط من یک اشاره‌ای کردم حالا إن شاء الله مسئله بعدش می‌آید. ممکن است بگوییم که همین بدن و جسم مادی در آنجا برای رسول خدا ظهور پیدا کرده است یعنی همین بدن، نه اینکه در آنجا مکاشفه کرده است. به طوری که اگر شخص دیگری در آنجا حضور داشت همین جریان را هم او در آنجا می‌دید.

تلمیذ: با بصیرت یا بدون بصیرت؟

استاد: نه، بدون بصیرت. شیء خارجی در اینجا به وجود آمد یعنی آن زمان که مسئله طی زمانی که مرحوم آقا مطرح می‌کنند در اینجا مسئله زمان برداشته شد و آن صورت عینی خارجی که صورت جسمی است به وجود می‌آید. می‌بینید بعضی وقت‌ها زلزله می‌آید مثل زلزله رودبار این درخت‌ها اینجا بودند صبح بلند شدند دیدند درخت‌ها آنجا رفته‌اند. یک پوسته از زمین یک حرکت می‌کند و قشر ارض تغییر مکان می‌دهد، این قشر ارض داخل آن می‌آید و آن عقب‌تر می‌رود و تغییر مکان برای آنها ایجاد می‌شود. الآن به واسطه آن طی زمان - که برای بعضی‌ها هم این مسئله اتفاق افتاده است - آن زمان از اینجا حذف می‌شود.

عدم منافات معجزه با قاعده علت و معلول

البته این مسئله به نحو غیر عادی است، نه اینکه مسئله عادی است! طبق قاعده علت و معلول ...، البته با علت و معلول منافات ندارد چطور اینکه هر معجزه‌ای همین است، هر معجزه‌ای با قوانین عادی ظاهری منافات دارد ولی با قاعده علت و معلول منافات ندارد و علت و معلول به جای خودش محفوظ است و علل متعدد هستند ولی این زمان در نظر رسول خدا برداشته می‌شود ولی در عالم مکاشفه زمان برداشته نمی‌شود. زمان نیست، اینکه هنر نیست. زمانی وجود ندارد و الآن من هم می‌توانم ببینم، شما هم می‌توانید ببینید، همه افراد در خواب می‌بینند یا در مکاشفه می‌بینند، این زمان که برداشته می‌شود، همین صورت عینی سیدالشهداء و صورت جسمی است که در آنجا به ظهور می‌آید بعد وقتی که اینها انجام می‌شود دوباره این در زمان خودش برمی‌گردد.

حضرت می‌بیند که سیدالشهداء پنج ساله است و باید در بستر زمان یکی یکی آن وجودات خارجی را طی کند، در بستر زمان قبل از تولد تا رسیدن به همان مرتبه، تمام این مرتبه‌ها کامل وجود دارد، یک تکه از آن را برمی‌دارند و اینجا می‌گذارند مثل اینکه شما نواری را در ضبط می‌گذارید. بعضی از ضبط‌های جدیدی که آمده است شماره دارد و می‌خواهید فلان آیه را از فلان سوره بیاورید این شماره ۱۹۶ را می‌زنید یک دفعه از میان این نوار آن یک آیه را برای شما می‌خواند و دیگر لازم نیست از اول همین طوری بچرخد تا نیم ساعت

شما گوش کنید تا به این آیه ۱۹۶ سوره بقره برسد، دَکَمَةُ فُلَانٍ را که می‌زنید می‌گوید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا أَنْهَارٌ ذَلِكَ أَجْرُكَ الَّذِي أَنْتَ بِهٖ تُكْفَرُ﴾ که تمام اینها مشمول زمان است برای گوش عادی است، برای اُذن عادی باید از ابتدا **إِلَى الْإِنْتَهَا** همه استماع شود ولی برای آن شخصی که ممکن است همین غیر عادی را - نه برای غیر عادی چون غیر عادی را هم همین الآن می‌شنود یعنی در غیر عادی بودن همین الآن در عین اینکه هست همین الآن تمامی را می‌شنود - به ماده بیاورد یعنی همین اشیاء غیر عادی و همین مسائلی که در عالم هست را به مادی بیاورد لذا به یک وجود دیگر نیاز دارد.

لذا داریم وقتی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام از روی زین پایشان را برمی‌داشتند و روی زین می‌گذاشتند یک ختم قرآن می‌کردند! یا علی! واقعاً باید یا علی گفت! یعنی از اینجا پایش را برمی‌داشت و روی این می‌گذاشت از اول حمد تا آخر سوره ناس را حضرت در ماده - نه در آن جنبه روحی و ملکوتی - می‌خواندند! یک وقت جنبه روحی و ملکوتی را مرور می‌کند لذا شما در آنجا می‌گویید که زمان وجود ندارد با همان ثانیه واحد انجام می‌شود لذا دیگر این چند ثانیه هم نمی‌خواهد. نه! در عرض چند ثانیه قرآن را به صورت ماده در خارج می‌خواند به نحوی که ما الآن اگر یک دستگاه ضبط کامپیوتری خیلی عالی داشتیم و کنار گوش امیرالمؤمنین می‌گذاشتیم یک دفعه همین دستگاه تمام قرآن را ضبط می‌کرد متنها ما می‌فهمیم؟! نه! باید دوباره این گوش را بگیریم و شروع کنیم ده ساعتی از اول حمد گوش بدهیم، دستگاه ضبط کرد. پس معلوم است مادی است، اینکه دستگاه ضبط می‌کند معلوم است حقیقتش حقیقت مادی است. دستگاه مجرد را که ضبط نمی‌کند! دستگاه شما مجرد را ضبط می‌کند؟! فقط ماده را می‌گیرد و ضبط می‌کند و تسجیل می‌کند. حالا ممکن است بعضی‌ها داشته باشند! نمی‌دانم!

ما چون از نقطه نظر خلقت در تحت قانون نظام تکوین قرار دادیم و همین گوش مادی ما از نظر ادراک مسائل محکوم همین قوانین است این گوش نمی‌فهمد، چطور اینکه فرض کنید فرکانس امواج صوتی اگر از یک حد بالاتر باشد گوش نمی‌فهمد، از یک حد هم پایین تر باشد دوباره گوش نمی‌فهمد اگر قرار باشد باید کرده باشد! می‌دانید الآن همین حرکت زمین به دور خورشید چه صدای عجیبی را تولید می‌کند؟! شما یک ترکه را بردارید و در هوا بچرخانید لذا یک صدای شدیدی رد می‌شود! یک ترکه را در هوا می‌زنید گاهی اوقات صدا گوش خراش است، آن وقت این زمین با این سرعت عجیب و با این حجم در فضا یعنی در هوا معلق است چنان صدایی را به وجود می‌آورد که یک ثانیه اگر بخواهد این گوش بشنود اصلاً مغز منفجر می‌شود! لذا این

۱. سوره بروج (۸۵) آیه ۱۱.

ترجمه: «آنان که به خدا ایمان آورده و نیکوکار شدند بر آنها البته (در بهشت) باغ‌هایی است که زیر درختانش نه‌ها جاری است. این بهشت ابد به حقیقت سعادت و فیروزی بزرگ است.» (محقق)

تارهای صوتی و سیستم عصبی صماخ به نحوی است که اگر طول موج صوت از یک مقدار بیشتر باشد اصلاً نمی‌گیرد و از نظر فرکانس فقط در یک حد خاص در نوسان است. این مسئله هم همین‌طور است، این کاری را که امیرالمؤمنین انجام داد و پایش را از روی زین برداشت و آنجا گذاشت گوش ما نمی‌تواند بشنود چون محکوم علل مادی است. اگر قرار باشد ما بتوانیم دست‌کاری کنیم ما هم این مسئله را می‌شنویم.

تلمیذ: پس در قضیه پیغمبر هم شخص بدون بصیرت نمی‌تواند آن صحنه را ببیند؟
استاد: او هم باید با تصرف پیامبر باشد.

تلمیذ: ببخشید این دفعه واحد که فرمودید بالأخره در اینجا دوباره لحاظ رتبه نمی‌شود یعنی لحاظ علت و معلول در اینجا هست.

استاد: فرق نمی‌کند، همه علت و معلول در یک لحظه به وجود آمده است؛ خدا زید و زن و بچه‌اش سه‌تایی را باهم خلق کرده است، اشکالی دارد؟! منتها هرکدام را یکی بعد از دیگری، چه اشکالی دارد؟! ولی همه دفعه واحد است!

تلمیذ: ولو اینکه آن رتبه متأخر باشد؟

استاد: بله بله بعضی‌ها هستند دفعه واحد چند کار باهم انجام می‌دهند مثلاً درعین حال گوش می‌دهد حرف می‌زند و ...

تلمیذ: پس این قوانین دیگر محکوم به انحاء می‌شود یعنی بحث خلق جدید، بحث تجدد امثال، بحث حرکت جوهری، یا بحث تراحم ماده.

استاد: هیچ اشکالی ندارد همه اینها را ما مندرج می‌کنیم!

تلمیذ: همه چیز هست، ما چه را می‌خواهیم مندرج کنیم؟! ما دیگر خلق جدید نداریم الآن همه چیز هست. فقط زمان می‌آید برای ما توجیه می‌کند که طبق این زمان قبلاً نبوده است و الآن هست بعد این تراحم ماده هم دیگر منتفی می‌شود، ما می‌گوییم که دو شیء مادی در یک مکان نمی‌شود. الآن در این اطاق ممکن است میلیاردها انسان بیایند و بروند و مسائلی که خراب شود چیز دیگری شود پس این منافاتی ندارد؟

استاد: کدام منافات؟

تلمیذ: همین‌جا در این اطاق.

استاد: بشود چه اشکالی دارد؟

تلمیذ: لذا این قاعده که می‌گوییم که در ماده تراحم هست پس ما می‌گوییم نیست.

استاد: نه، ماده فعلاً الآن مشمول این قاعده است، الآن این ماده متدرج الحصول است و وجود حقیقی‌اش وجود دفعی بوده است ولی وجود متدرج الحصول زمانی‌اش دفعی نیست. بچه زید که نمی‌شود از زید [مقدم باشد]!

تلمیذ: شما فرمودید که در حادثه کربلا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جسم امام حسین را

...

استاد: بله، حضرت زمان را از اینجا برمی‌دارد یعنی این منطقه خاص را از تحت حکومت زمان بیرون

می آورد و وقتی که بیرون آورد حالا چه تکه ای را از این بیاورد و وصل کند؟! آن زمان کربلا را می آورد و در این زمان قرار می دهد و در این مکان خاص قرار می دهد. و این هم برای خیلی ها می شود! یعنی هستند افرادی که خودشان را از تحت حکومت زمان و مکان بیرون می آورند، آن وقت هر کاری هم ...!

تلمیذ: پس در هر حقیقت برای هر شیء دو وجود هست.

استاد: یک وجود هست چون هر وجودی جدای از وجود دیگری است. فرض کنید شما دایره ای در اینجا می کشید، می گوئیم که آقا این دایره را بزرگ تر کن، شما بیست سانت آن طرف تر یک دایره دیگر می کشید، این دایره الآن بزرگ نشده است بلکه شما دایره جدید کشیدید. این دایره الآن سر جایش هست و این مقدار هست، یک دایره دیگر بزرگ تر می کشید ولی این دایره آن نشده است. این دایره مربوط به خودش است پس هر شیء دو وجود ندارد بلکه هر شیء یک وجود دارد. این وجود در این لحظه برای این لحظه است، نه به دیروز مربوط است و نه به فردا مربوط است.

تلمیذ: شما می گوئید که رسول خدا در اینجا ایجاد که نکرده است، رسول خدا زمان را برداشته است.

استاد: زمان را برداشته است.

تلمیذ: یعنی یک امر تدریجی الحصول که مشروط به زمان است را از زمان خارج کرده است.
استاد: بله.

تلمیذ: پس در اینجا باید حقیقت داشته باشد و وجود مادی داشته باشد.

استاد: وجود مادی دارد، وجود حقیقی دارد متنها ما نمی بینیم.

تلمیذ: من هم همین را عرض می کنم.

استاد: پس شما مؤیدی!

تلمیذ: بله من می خواهم عرض کنم که لازمه فرمایش شما این است که قائل شویم به اینکه ماده می تواند روی ماده سوار شود.

استاد: نه ماده که روی ماده سوار نمی شود، البته آن هم ممکن است!!

تلمیذ: بحث خروج از زمان که شما مطرح می فرمایید یعنی خروج از ماده. وقتی که زمان را یک لحظه در آن مکان خاص حضرت پیامبر برداشتند یا در مکاشفاتشان برمی دارند یعنی خارج از عالم ماده می شوند، چه احتیاجی داریم بگوئیم که اسمش عالم ملکوت است؟ در معراج پیغمبر هم همین را می توانیم بگوئیم که حالا دو معراج جسمانی و روحانی داشتیم...

استاد: ببینید در ملکوت جنبه حقیقی و اصل اشیاء هست یعنی آن جنبه علی هست و ما باید رعایت رتبه

را بکنیم و نمی توانیم که معلول را جای علت و علت را جای معلول بگذاریم! پس وقتی که کسی اشراف بر ملکوت پیدا می کند اشراف بر علت پیدا می کند یعنی صورت خارجی اشیاء مادی ظرفی دارند که اسم آن ظرف را ملکوت می گذاریم، اسمش را مثال می گذاریم. افرادی که بر اشیاء خارجی اشراف پیدا می کنند در واقع بر شیء خارجی ده سال دیگر اشراف پیدا نمی کنند، بر ملکوت اشراف پیدا می کنند و می فهمند ده سال دیگر چه

اتفاقی می افتد. یک مسئله مهم تر و قوی تر از این، این است که همان شیء مادی ده سال دیگر را می فهمند، نه ملکوت. ملکوت که جای خود دارد.

تلمیذ: ببخشید این تنظیری که به قافله شتر از داخل یک روزنه نگاه کردند.
استاد: همین است.

تلمیذ: ما یک وجود سیالی نسبت به اشیاء داریم که این وجود سیال در قالب زمان نمی گنجد، ما به آن وجود سیال نگاه می کنیم، اگر به کربلا رفتیم پس وجود جسمانی اگر دیدیم در واقع تعینات و عوارض جسم در آن وجود ندارد.

استاد: احسنت. این مربوط به چیست؟ این در صورتی است که ما صورت مثال را ببینیم حالا اگر قرار باشد که خود ماده خارجی را ببینیم، اگر ما این زمان را از این وسط برداشتیم ماده که از بین نمی رود و سر جایش هست. بحث ما این است تمام عالم وجود به مجردی و مادی خلق شده است. من باب مثال شما دوتا آقا زاده دارید، الآن اگر از شما پرسند که آقا فرزند بعدی شما چیست؟ می گوید که من نمی دانم! چرا نمی دانید؟! نسبت به آینده جاهل هستید. جهل شما نسبت به آن امر مادی که بعد انجام می گیرد نیست بلکه جهل شما نسبت به زمان است و اگر این زمان از اینجا برداشته شود مسئله مادی سر جای خودش محفوظ است.

لذا کسی که از مرتبه زمان گذشته است همان اشیاء مادی را می بیند یعنی صورت مثالی آنها را می بیند، صورت مثالی ای که آن صورت مثالی در عالم خارج به ماده تبدیل می شود متها کم کم می آید تا در بستر زمان قرار بگیرد. حالا ممکن است که بعضی ها همان مسئله مادی را در اینجا به وجود بیاورند خودشان تا وقتی که در اینجا هستند محکوم به قوانین ماده هستند ولی اگر از تحت زمان خودشان را بیرون بیاورند و بخواهند به ماده برسند ...، به صورت که هیچ، به صورت ما هم می رسیم، ما هم در خواب می بینیم، ما هم در مکاشفه ممکن است مسائلی را که مربوط به سال های بعد هست احساس کنیم ولی صورت جسمی و مادی آنها را احساس نمی کنیم، صورت مثالی را احساس می کنیم که صورت حقیقی آنهاست بعد این صورت مثالی در زمان کم کم اشیاء می شود. حالا اگر ما قدرت داشته باشیم، الآن زید ده سال دیگر را در این اطاق حاضر می کنیم تا همه تماشا کنند. همین زیدی که الآن وجود ندارد! زیدی که سال دیگر تازه متولد می شود، ده سال هم باید از عمرش بگذرد الآن اگر شخصی قادر باشد این زید ده سال دیگر را در اینجا می آورد و زمان را از این امر مادی برمی دارد این منظور من است!

تلمیذ: زمان نمی تواند برداشته شود اگر بخواهد جسم باشد این برای ما ابهامی است.

استاد: ما در تحت زمان هستیم. خود زمان مگر وجود ندارد؟! یعنی این نوع زمان اصلاً چیز خارجی نیست! بفرض هم که چیز خارجی باشد دوباره مسئله ای نیست! کاری را که نمی شود کرد و امکان ندارد این است که ولی یا امام نمی تواند زیدی را که از مادر متولد بشود، مادر را از او متولد کند، چرا؟ چون قبلاً پرونده

این نظام بسته شده است. مثلاً زید باید از صغری به دنیا آید و عمرو باید از کبری به دنیا آید. او کاری که می‌کند یک مسئله جدیدی را به وجود می‌آورد. آن زیدی که در تحت این قانون هست و این پرونده‌اش دیگر تمام و بسته شده است و از تحت صغری باید بیرون بیاید دیگر نمی‌شود از این مرد بیرون بیاید، این مرد است و آن زن است! این باید حامله شود و نه ماه طول بکشد تا بچه از او متولد شود. این زید که الآن از اینجا می‌خواهد بیاید این زید در نظام عالم درست شده و تمام شده و کارهایش انجام شده و پرونده‌اش بسته شده است. پس چرا ما نمی‌بینیم؟ ما در اینجا محکوم به زمان هستیم یعنی شرط برای وجود خارجی، زمان است باید کم‌کم حاصل شود تا آن که آن زمان ...

تلمیذ: زمان یک امر اعتباری است چطور می‌تواند حاجب شود؟!

استاد: منظور ما از زمان تدریج است.

تلمیذ: تدریج هم معنا ندارد.

استاد: چرا سلسله علیت یک تدریج است.

تلمیذ: فرمودید که منافاتی با سلسله علیت هم ندارد و ما می‌توانیم توضیحش بدهیم ولی این برای زمانی است که بتوانیم در ظرف زمان توضیحش دهیم. ما اگر از زمان خارج شویم مثل فیلمی که در عرض یک دقیقه بخاهیم نشان دهیم مثلاً شصت قطعه فیلم است، الآن باید هر فیلم هم عکس یک لحظه را بردارد پس در این صورت الآن اگر بخاهیم حساب کنیم از این کره زمین باید بی‌نهایت کره زمین واقعیت خارجی در عالم باشد.

استاد: هست، همین الآن هست!

تلمیذ: لذا ما می‌توانیم الآن از این زمین خارج شویم و به آن زمینی برویم که بعداً خواهد آمد.

استاد: بله از همان جا می‌رویم.

تلمیذ: ولی آن را نمی‌توانیم ببینیم اینکه نمی‌توانیم ببینیم زمان حاجب نشده است آن فقط بصیرت ما کور است اگر ما بینا شویم الآن همه زمین‌ها را می‌بینیم.

استاد: اشکالی ندارد، به کجای قضیه اشکال برمی‌خورد؟

تلمیذ: این را توضیح دهید، حاجب فقط زمان نیست حاجب فقط برگشت به خود ماست.

استاد: چون ما الآن محکوم زمان هستیم، منظور خود ما است چون الآن مدرکات ما محکوم ماده است

و خود ماده متدرج است، حالا شما اسمش را زمان بگذارید یا نگذارید فرق نمی‌کند.

تلمیذ: اصلاً تدرج هم باید برداشته شود.

استاد: آخر تدرج خودش امری است یکی بر دیگری، مثل اینکه یک وقت یک خط هست این خط از

اینجا تا اینجا است. این الآن امر ثابتی است یا نه؟ یک امر ثابت است. یک مورچه که از اینجا حرکت می‌کند و

اینجا می‌آید، آیا مورچه این را ادراک می‌کند؟!

تلمیذ: همه را نه!

استاد: محکوم ماده است، من الآن ادراک می‌کنم چون محکوم ماده نیستم. این مسئله حوادثی که در

عالم هست نسبت به ما مثل قضیه مورچه می ماند.

تلمیذ: همین جا سؤال هست، الآن ما وقتی از زمین بیرون می رویم چرا به آن ماده واقعی برخورد نمی کنیم؟

استاد: کدام؟

تلمیذ: الآن اینجا یک واقعیت دیگری هست، همین را هم عرض کردید که الآن کره زمین را لحظه قبل یک وجود بعدی دارد، لحظه ثالث یک وجود سوم دارد، لحظه چهارم یک وجود چهارم دارد و بی نهایت در قطعات زمان و آنات، وجودات متعدد دارد.
استاد: بله.

تلمیذ: چرا ما نمی توانیم وقتی بیرون می رویم در آن وجودهای خارجی جسمی برخورد کنیم.

استاد: چرا برخورد می کنیم!

تلمیذ: من الآن خارج می شوم چرا برخورد نمی کنم؟

استاد: اینکه الآن شما می بینید وجود مختص به خود است الآن شما اینجا قرار دارید.

تلمیذ: نمی توانم ببینم.

استاد: نمی توانید، احسنت پس شما محکوم ماده هستید یعنی خود ماده یکی از سلسله علل است.

تلمیذ: می خواهم ببینم این بعدی وجود هست یا نیست؟

استاد: در ظرف خودش وجود است نه الآن! این را سؤال می کنم یک دقیقه پیش شما کجا بودید؟ وجود

یک دقیقه پیش شما کجا رفت؟

تلمیذ: الآن هست.

استاد: کجاست؟ پس چرا من نمی بینم؟

تلمیذ: بله سؤال من همین است. مطلب شما خیلی عالی است ولی می خواهم برای خود من جا بیفتد یعنی بتوانم ملموسش کنم.

استاد: من به شما می گویم: چطوری!

تلمیذ: شما فرمودید که ماده بدون زمان نمی تواند باشد هر جا که ماده هست زمان هم هست در آن بحث هیولای اولیه که فرمودید یعنی با وجود تحقق آن هیولا، زمان هم به وجود می آید! همان موقع که هیولا می آید زمان هم می آید.

استاد: بله.

تلمیذ: پس ماده هم بدون زمان نمی تواند باشد.

استاد: حرف این جلسه ما با این مسئله منافات ندارد.

تلمیذ: پس چطور شما می فرمایید که حضرت رسول از زمان خارج شد؟

استاد: می تواند خارج شود.

تلمیذ: نمی تواند. شما می فرمایید ماده، این جسم خارجی ولی زمان ندارد.

استاد: می دانم آن کاری که حضرت می کند این است که در اینجا این قافله ای که یکی پس از دیگری

این قافله هر کدام در ظرف خود وجود دارد و پیغمبر هم سوار یکی از این شترهای این قافله است حالا اسمش

را زمان می‌گذاریم، این شتر مربوط به این ساعت، شتر بعدی مربوط به ساعت بعد همین‌طور شترهایی که در یک سلسله قرار دارند رسول خدا در هر کدام از این شترها قرار دارد، رسول خدا از شتر اول می‌آید و روی شتر دهم می‌نشیند! این را می‌گویند: زمان را برداشتن! شتر دهم هم زمان است یعنی وقتی که رسول خدا قضایا را زنده کرد دوباره از زمان خارج نشد یک تکه از زمان را حذف کرد، جای وجود بعدی را با وجود قبلی عوض کرد.

تلمیذ: پس سیدالشهداء در روز عاشورا حضرت رسول را دید؟ در کربلا روز عاشورا سیدالشهداء این صحنه را دید یا نه؟
استاد: بله.

تلمیذ: حضرت رسول را در صحنه کربلا دید.
استاد: اینکه اینجا آمدند؟! بله چه اشکالی دارد؟!
تلمیذ: حالا می‌شود یک سؤال سلوکی هم کنیم؟
استاد: هر سؤالی!

تلمیذ ۱: فرمایش شما که ولی خدا که اخطار می‌دهد از اینکه آقا مواظب باش بعداً یک حادثه‌ای رخ می‌دهد این چه تأثیری در نفس این شخص دارد؟ این کاری که نمی‌تواند بکند چون حادثه شده است. جبر را نمی‌خواهم بگویم، من می‌خواهم بگویم اینجا چه کار می‌تواند کند؟
تلمیذ ۲: این جبر است.

استاد: اصلاً مبحث جبر نیست، مبحث جبر یک حرف دیگر است، با انجام شدن و نشدن اشیاء خارجی که جبر حل نمی‌شود بلکه با اختیار حل می‌شود! اختیار هم یکی از سلسله علل است، شما چرا به این طرف و آن طرف می‌زنید؟ حالا اگر جبر چون خلق شده است جبر پیش می‌آید حالا اگر بعداً خلق شود جبر پیش نمی‌آید؟ جبری باشد شما می‌گویید که خلق بعدی هم در اختیار طرف نیست، آن کل نظام است یعنی خداوند متعال که خلق کرده است با اختیار این بنده را در خارج خلق کرده است با اختیار این شخص! از آنجا باید حل شود.

راجع به مسئله شما این است که ممکن است بعضی از مسائلی که خبر می‌دهند دو حالت دارد، در بعضی از اوقات علی‌کل‌حال این مسئله‌ای است مثل سایر مسائل دیگر که ممکن است ذوجهین باشد، در عالم تصادمات و در عالم تعارضات بین تقادیر الهی ممکن است یکی تغییر پیدا کند و دیگری به جایش بنشیند، احتمال دارد که چنین مسئله‌ای با توجه به شرایط خاص انجام شود ولی خدا نگاه می‌کند می‌بیند که این مسئله، مسئله مبهم نیست و می‌توان جلوی آن را گرفت. فرض کنید در آن سلسله علل احتمال وقوعش بنا بر فرض بعضی از جهات هست ولی الآن می‌توان جلوی آن را گرفت. فرض کنید که حضرت عیسی به شخصی گفت که فردا می‌میرد و او رفت صله رحم کرد یا پول به فقیری داد و آن قضیه برطرف شد. الآن حضرت عیسی آن جهت واقعی را ندیده است، فقط این مقدار از سلسله علل برای او روشن شده است، سلسله علل داخل تر و

واقعی تر که حقیقت مسئله در آن است الآن برای حضرت عیسی روشن نشده است لذا می گوید که فردا این می میرد یعنی صورت اماته ای که الآن باید فلان ملک بیاید این صورت اماته را می بیند که ملک می آید و جان او را می خواهد بگیرد، می گوید که دیگر کارش تمام است. این آمدن ملک و جان او را گرفتن را می بیند تعارضی که بعداً انجام می شود و این ملک را سر جایش برمی گرداند را نمی بیند. اینجا می گویند که مواظب باش که انجام نشود این برای یک مورد است.

مورد دوم این است که مسئله حتمی است انجام می شود منتها از باب ابلاغ و از باب اینکه می گویند که نگفتی و این حرف ها ...

تلمیذ: شاید تأثیر ندارد.

استاد: همه آیات قرآن هم همین است، بالأخره طرف یا انجام می دهد یا انجام نمی دهد، بحث تأثیر نیست، بحث فقط تذیر و اتمام حجت است

تلمیذ: نمی شود که.

استاد: چرا نمی شود؟

تلمیذ: اصلاً واقع نمی شود چون که متوجه شد که می شود از قضاء هم می شود.

استاد: خب گفتنش هم جزو تکلیف است.

تلمیذ: همه چیز در عالم تفصیل وجود دارد.

استاد: این آقا که می خواهد انجام دهد با اطلاع انجام دهد بهتر است یا بدون اطلاع انجام بدهد؟

تلمیذ: چه تأثیری دارد؟

استاد: تأثیرش همین است که فردای روز قیامت نگویید که آقا به من نگفتی!

تلمیذ: حالا هم گفتید، من نتوانستم انجام دهم!

استاد: آن یک بحث دیگر است آن بحث جبر است آن را پیش نکشید. می خواهید اشکال راجع به کلام

ولی خدا کنید یا راجع به کار؟ آن بحث جبر است. با اختیارات انجام دادی چشمت درآید!

تلمیذ: بله درست است، ولی خدا کارش تمام شد و سبک شد اما آن بیچاره کارش سنگین شد!

استاد: نه فرق نمی کند! دیگر بین ولی خدا و آن بیچاره فرقی نمی کند! باید هم به ولی خدا بگوییم که

محکوم به جبر است که آن هم بالأخره در تحت سلسله علل است باید این حرف را بزند، چرا فقط نسبت به او

اختیار را سلب می کنید؟! نه دیگر! اگر قرار به جبری هستیم همه یکی هستیم یعنی تمام عالم از پیغمبر جبری

است، امام هم جبری است ولی هم جبری است، همه اینها هستند که ما این طور نیستیم یعنی مسئله اختیار

نظامی است که خدا براین اساس خلق کرده است، حالا با اختیار این عمل را انجام می دهد این عمل ثبت است!

از آن طرف تکلیف ولی خدا هم باید باشد پیغمبر هم باید تکلیف کند، مگر پیغمبر نمی دانست که غصب خلافت

می کنند، چرا این همه گفت؟! خودش می گوید که غصب خلافت می کنند، خود پیغمبر به امیرالمؤمنین می گوید

که غصب خلافت می‌کنند زنت را هم می‌کشند، صبر کن،^۱ آن وقت با این حال یک روز قبل از فوت بالای منبر می‌رود، چرا این کار را می‌کند؟! به خاطر اینکه فردا که ما هستیم نگوئیم که رسول خدا چرا نگفت؟! اگر می‌گفت: شاید انجام می‌دادند!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱. الکافی، ج ۱، ص ۲۸۱.